جلسه 17

**دو‌شنبه - 04/09/۹8**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث در مسلک محقق نائینی در معنای حرفی بود. که عرض کردیم ما برداشتی که احتمال می‌‌دهیم مراد محقق نائینی باشد از کلام مرحوم نائینی داریم که با اجود التقریرات بیشتر مناسب است، و لو در فوائد الاصول مطالبش با برداشت دوم که در بحوث مطرح کرده انسب است، برداشت سوم که ما داریم با مطالب اجود التقریرات که دوره اخیره مرحوم نائینی است مناسب هست این است که معنای حرفی از سنخ مفاهیم است و لکن مفهوم غیر مستقل. و چون غیر مستقل است و لذا می‌‌تواند ایجاد ربط بکند بین مفاهیم اسمیه. منتها ان‌شاءالله خواهیم گفت که این فقط تفسیر یک قسم از حروف است، حروف نسبیه که حاکی هستند از خارج مثل حروف جر، ‌لفظ فی لفظ من و امثال آن. دو قسم دیگر هست از حروف، ‌یکی آنی که دلالت می‌‌کند بر یک مفهوم غیر مستقل ولی نسبی نیست، مثل لام تعریف که نسبت بین دو مفهوم اسمی نیست. یا رب بناء بر این‌که حرف باشد، رب عالم قد قتله جهله و علمه معه لاینفعه، ‌این معنای حرفی است که فقط دلالت می‌‌کند بر یک مفهوم غیر مستقل که حالت یک مفهوم اسمی هست نه نسبت بین دو مفهوم اسمی. و قسم سوم از حروف هم حروف انشائیه هستند که وضع شدند برای ایجاد مصداق در خارج مثل لیت که وضع شده برای ایجاد تمنی انشائی یا به تعبیر دیگر ابراز تمنی. لیت زیدا قائم. یا هل وضع شده برای ایجاد استفهام.

یک اشکالی به مرحوم نائینی متوجه شد راجع به این‌که مرحوم نائینی فرمود: حروف به تنهایی معنا ندارد. شما اگر بگویید در، معنا ندارد، ‌باید این را در ضمن یک جمله بگویید و الا به تنهایی بگویید معنا ندارد. شبهه‌ای که بود به ایشان این بود که پس چرا وقتی یک کسی می‌‌گوید در، ‌هنوز ادامه‌اش را نگفته، ‌یکی دیگر می‌‌گوید از، او هم ادامه حرفش را نگفته ما احساس می‌‌کنیم که معنای این دو فرق می‌‌کند. فهم ما تعطیل نیست، می‌‌فهمیم معنای در را. یا اگر این آقا می‌‌گوید در شخص دیگر می‌‌گوید فی، ‌ما می‌‌فهمیم این‌ها مرادف هم هستند، ‌چه جور می‌‌گویید حرف به تنهایی معنا ندارد.

ما عرض کردیم این شبهه شبهه قویه است و لذا ممکن است آقای سیستانی که مبنای‌شان در معنای حرفی این است که معنای حرفی مختصر معنای اسمی است، بخاطر همین شبهه و امثال آن این مبنا را انتخاب کردند. مبنای آقای سیستانی این است که هیچ فرقی بین حرف و اسم نیست الا این‌که حرف معنایش اختصار معنای اسمی است. چطور در لفظ اختصار پیش می‌آید،‌ای شیء اسمک می‌‌شود شاسمک، همین اختصار در معنا رخ داده. شما می‌‌توانستید مفصل صحبت کنید، ‌کان مبتدأ سیری البصرة و لکن من آمده همین مطلب را به شکل مختصر و مندمج بیان کند، ‌گفته سرت من البصرة. و الا هیچ فرقی بین معنای حرفی و معنای اسمی نیست. مثل انسان و حیوان ناطق. انسان همان حیوان ناطق است به شکل مندمج. مفهوم انسان همان مفهوم حیوان ناطق است اما به شکل مندمج. مفصل که بکنید و منبسط که بکنید می‌‌شود حیوان ناطق. اصلا لحاظ آلی و استقلالی مطرح نیست در کلام آقای سیستانی. ایشان می‌‌فرماید فرق معنای حرفی و معنای اسمی در این است که معنای حرفی مختصر شده معنای اسمی است.

این‌که اصرار دارند بزرگآن‌که شاهد بر اختلاف معنای حرفی و معنای اسمی این است که نمی‌شود حرف را بجای اسم گذاشت و اسم را بجای حرف گذاشت، ‌ایشان می‌‌گوید این درست نیست. شما به جای زید فی الدار می‌‌توانی بگویید زید داخل الدار، ‌به جای زید علی السطح می‌‌توانی بگویی زید فوق السطح. به جای لیت زیدا قائم بگویی اتمنی قیام زید. به جای زید کالاسد بگویی زید مثل الاسد. به جای اخذت من الدراهم بگویی اخذت بعض الدارهم. به جای‌آی بگویی اعنی. دیگه چه می‌‌خواهید؟ چه جور شد به معنای حرف اسم گذاشتید؟ بله چون انسان از راه آسان می‌‌خواهد سخنانش را بیان کند می‌‌بیند که با حرف مقصود خودش را به شکل مختصر بیان می‌‌کند، چرا به خودش زحمت بدهد با کلمات مفصله مقصودش را بیان کند. و الا فرقی بین معنای حرفی و معنای اسمی نیست. الا همین مطلب که معنای حرفی پیچیده و بازنشده معنای اسمی است.

در هیئات هم همین است. ضرب دلالتش بر ماده ضرب تفصیلی است، دلالتش بر صدور ضرب از مفرد مذکر غائب در زمان گذشته اجمالی است. مفصلش این است که بگویی صدور الضرب من المفرد المذکر الغائب فی الزمان الماضی. این مفصل است، مختصرش ضرب است. منتها کی حوصله دارد این همه حرف بزند، ‌یک لفظ ضرب می‌‌گوید و خودش را راحت می‌‌کند.

این‌که شما می‌‌گویید ما به حروف نیاز داریم برای ایجاد ربط، نه، بعضی از لغات هستند اصلا حروف ندارند. ایشان می‌‌گوید در کتاب قصة الحضارة ویل دورانت جلد 4 صفحه 269 می‌‌گوید: لغة الصینیین لیس لها حروف. آن‌ها چه کار می‌‌کنند؟‌ حروف ندارند ولی لغت‌شان پابرجا است و مقاصد‌شان می‌‌فهمانند منتها با بیان‌های مفصل‌تر.

و اینی هم که گفتید چرا در بعضی از جاها حرف را به جای اسم بکار نمی‌برند، ما که نقض کردیم به شما، جاهایی بود که حرف را به جای اسم و اسم را به جای حرف بکار می‌‌بردند، ولی جاهایی هم هست که بکار نمی‌برند ولی این دلیل بر تغایر معنا نیست. انسان و بشر مرادف هم هستند ولی وقتی می‌‌خواهند بگویند انس و جن نمی‌گویند بشر و جن. اما وقتی می‌‌خواهند بگوید ملک آن وقت می‌‌گویند بشر و ملک. این بخاطر این نیست که معنای این دو مختلف است. نه، با این‌که معنای انس و بشر یکی است اما می‌‌بینید برخی از جاها این بکار رفته می‌‌شود برخی از جاها آن بکار رفته می‌‌شود. این دلیل بر تغایر معنا نیست.

این محصل فرمایش آقای سیستانی است. طبعا طبق این فرمایش کاملا توجیه می‌‌شود که چرا وقتی یکی می‌‌گوید از یکی می‌‌گوید در ما معنایش را می‌‌فهمیم با هم فرق می‌‌کند چون معنای از همان معنای اسمی ملفوف است، ‌مختصر هست. و الا با معنای اسمی فرقی نمی‌کند.

به نظر ما این فرمایش تمام نیست. اگر ایشان می‌‌خواهد برای حل مشکل این‌که چرا وقتی لفظ از می‌‌گویند به تنهایی، یکی دیگر لفظ در می‌‌گوید به تنهایی ما می‌‌فهمیم معنای این دو فرق می‌‌کند این معلوم می‌‌شود که معنای این‌ها به تنهایی هم قابل تصور است. جوابش این است که وجدانا ما معنای فی یا معنای من را، ‌معنای از و در را اگر به تنهایی استعمال بشود تصور نمی‌کنیم. در ذهن ما از سابق جمله‌هایی که در آن‌ها لفظ فی بکار رفته، یا لفظ من بکار رفته، ‌آن‌ها انباشته شده، ‌ما یک وحدت سنخیه بین آن جمله‌هایی که لفظ فی بکار رفته در او احساس می‌‌کنیم، بین آن جمله‌هایی که لفظ من بکار رفته احساس می‌‌کنیم. احساس می‌‌کنیم که معنای فی غیر از معنای من هست. ولی معنای فی با معنای در یکی است نه این‌که معنای آن را ما تصور کردیم بالفعل.

[سؤال: ... جواب:] فی می‌‌گوید در، در چیه؟ تا آن جمله‌ها را بکار نبرند بگویند آب در کوزه، ‌نشستن در مسجد که آن مفهوم غیر مستقل ظرفی در ذهن شکل بگیرد به تبع شکل‌گیری‌ آن دو تا مفهوم اسمی در کنارش، تصوری انسان نخواهد داشت از یک معنای حرفی.

این‌که شما احساس می‌‌کنید الان یکی بگوید در یکی بگوید از، می‌‌فهمید معنایش فرق می‌‌کند یک احساسی است بخاطر انس با این دو لفظ با توجه به انباشته شدن آن جمله‌هایی که مشتمل بر این دو لفظ است در ذهن شما. ما توجیه دیگری نمی‌بینیم. چون این فرمایش آقای سیستانی نمی‌تواند توجیه این مطلب باشد که چرا ما معنای فی را به تنهایی هم می‌‌فهمیم.

این فرمایش آقای سیستانی به نظر ما تمام نیست. صرف اختصار و تفصیل فارق بین معنای حرفی و معنای اسمی نیست چون صرف اختصار که نمی‌تواند ایجاد ربط بکند. ما نیاز داریم به ایجاد ربط بین کلمات. مفهوم انسان مختصر مفهوم حیوان ناطق است، می‌‌تواند ایجاد ربط بکند؟ ایجاد ربط باید با یک مفهوم غیر مستقل باشد و الا مفهوم مختصر که کافی نیست برای ایجاد ربط. مفهوم انسان هم مختصر مفهوم حیوان ناطق است می‌‌تواند ایجاد ربط بکند؟ شما در این مثال‌هایی که زدید، ‌اسم را به جای حرف نشاندید خب ربط را از هیئت استفاده کردید. خب معنای هیئت چیه؟ زید فوق السطح از هیئتش شما آمدید ربط را استفاده کردید، خب این معنای هیئت معنای حرفی است، ‌معنای غیر مستقل است، ‌معنای هیئت را چه کار می‌‌کنید؟

شما جاهایی که نمی‌شود به جای هم استعمال کرد حرف و اسم را، آن‌جا را چه جور توجیه می‌‌کنید؟ مثلی لایباع مثله. امام حسین علیه السلام راجع به یزید فرمود، ‌خب حالا کسی به جایش بگوید کی لایباع کَ؟ اصلا معنا ندارد. چه جور شما می‌‌گویید زید مثل الاسد به جای زید کالاسد ولی نمی‌شود به جای مثلی لایباع مثلک کی لایباع کَ. کالحسین لایباع کیزید، ‌اصلا نمی‌گویند. ما در ربط بین مفردات نیاز داریم به یک رابط کلامی. غیر از حروف و هیئات که معنای حرفی دارند هیچ چیز نمی‌تواند ایجاد ربط بکند. صرف اختصار که موجب ربط نیست.

اینی هم که ایشان فرمود استعمال نشدن یک لفظ جای لفظ دیگر به معنای تغایر معنای این دو نیست، شاهد آورد انسان و بشر، آقا! چرا نمی‌شود انسان را به جای بشر بکار برد؟ مأنوس نیست در ذهن ما یک بحثی است، ‌تناسب ندارد چون جن تناسب با انس دارد، انس یعنی موجودی که مأنوس می‌‌شوند با هم ولی با جن مأنوس نمی‌شویم، و لذا می‌‌گویند انس و جن. حالا شما به جایش بگو جن و بشر، دستگیرت که نمی‌کنند، فوقش متعارف نیست اما غلط نیست. اما به جای مثلی لایباع مثلک یا مثل الحسین لایباع مثل یزید بگویند کالحسین لایباع کیزید، ‌اصلا از اغلاط فاحشه است.

[سؤال: ... جواب:] درست است که به جای خواب دیدن نمی‌گویند خواب نگاه کردم اما دیدن با نگاه کردن مترادف نیست. انسان چیزی را که اتفاقا دید می‌‌گویند دید اما نمی‌گویند نگاه کرد. نگاه کردن فعل اختیاری است.

شما وقتی می‌‌گویید داخل فی الاشیاء معنای داخل با فی فرقش به اجمال و تفصیل است؟ داخل فی الاشیاء، ‌زید داخل فی الدار، پس اگر این‌جور باشد بگویید زید داخل داخل الدار، این عرفی است؟ داخل می‌‌گویید همان معنای مفصل فی است؟ قطعا این‌طور نیست. فی برای ایجاد ربط است اما داخل برای ایجاد ربط نیست‌، یک مفهوم اسمی است.

علاوه: شما حروف انشائیه را که چه جور توجیه می‌‌کنید؟ حرف عطف فرقش با مفهوم عطف به اجمال و تفصیل است؟ البرودة و الحرارة لایجتمعان، ‌این واو عاطفه است، این را تبدیل کن به معنای اسمی، ‌چه جور می‌‌خواهی تبدیل کنی به معنای اسمی؟ این واو برای ایجاد عطف است بین برودت و حرارت. مفهوم عطف مفهوم کلی عطف است، ایجاد عطف نمی‌کند. شما استثناء می‌‌زنید می‌‌گویید الا، ‌مگر، این با مفهوم استثنی، مفهوم استثناء فرقش به اجمال و تفصیل است؟ نخیر. الا وضع شده برای ایجاد مصداقی برای استثناء اما مفهوم استثناء وضع نشده برای ایجاد مصداق استثناء.

و لذا انصاف این است که این فرمایش آقای سیستانی درست نیست.

این راجع به مسلک محقق نائینی که ما به نظرمان با این توجیهی که ما کردیم که وضعت الحروف لمفهوم غیر مستقل، این بخشی از حروف را توجیه می‌‌کند که آخر بحث خلاصه نظر خودمان را می‌‌گوییم.

قول دوم

قول دوم در حقیقت معنای حرفی که مباین با معنای اسمی است، ‌قول محقق اصفهانی است. محقق اصفهانی یک تعبیری دارد، منشأ شده که آقای خوئی برداشت بکند که ایشان گفته حروف وضع شدند برای وجود رابط خارجی. محقق اصفهانی خودش فرموده وجودات سه قسم هستند: وجود جوهر که وجود محمولی است، وجود فی نفسه لنفسه، وجود عرض که وجود فی نفسه لغیره، و لکن مفهوم مستقلی در ذهن دارد مثل بیاض، سوم: وجود فی غیره که وجود رابط هست. مثل آب، کوز، کون الماء فی الکوز. این کون الماء فی الکوز وجود رابط است. بعد برداشت آقای خوئی از فرمایش محقق اصفهانی این است که فرموده: اسم وضع شده برای جوهر و عرض، ‌حرف وضع شده برای وجود رابط.

بعد مرحوم آقای خوئی شروع کرده اشکال کردند که اولا: معنای موضوع‌له نمی‌تواند وجود خارجی باشد. وجود رابط خارجی که نمی‌تواند معنای موضوع‌له باشد. معنای موضوع‌له باید چیزی باشد که به ذهن بیاید.

ثانیا: جاهایی ما حروف را بکار می‌‌بریم که قطعا کون رابط ندارد. مثل الوجود لله واجب. این لام لله معنای حرفی دارد، ولی قطعا در مورد وجود خدا ما کون رابط نداریم. الامتناع ثابت للدور، ما بین امتناع و دور که وجود رابط خارجی نداریم.

ثالثا: اصلا وجود رابط در خارج به هیچ‌وجه ما نداریم حتی بین عرض و محل آن. استدلالی که فلاسفه کردند این بوده که گفتند: ما یک وقت می‌‌دانیم این جسم هست، سفیدی هم در خارج هست، ‌اما نمی‌دانیم سفیدی برای این جسم است یا برای چیز دیگر. پس معلوم ما وجود جوهر است و وجود عرض، اما وجود العرض لهذا الجوهر مجهول و مشکوک ماست و المشکوک غیر المعلوم. پس وجود رابط عرض و جوهر غیر از خود وجود عرض و خود وجود جوهر است.

بعد آقای خوئی فرموده این استدلال شما می‌‌دانید درست نیست. برای این‌که معلوم و مشکوک در عالم ذهن متغایرند نه در خارج. شما می‌‌دانید خدا هست اما نمی‌دانید خدا فلان وصف را دارد یا ندارد؟ وصف خدا که عین ذات خداست، ولی یکی معلوم است که وجود خدا باشد و دیگری مجهول و مشکوک است که وصف خدا باشد. معلوم و مشکوک در عالم ذهن با هم تغایر ذهنی دارند اما در خارج ممکن است یک وجود باشد؛ به یک عنوان معلوم است به یک عنوان مشکوک. من می‌‌دانم این وجود هست نمی‌دانم انسان است یا جسم جامد است. اما انسان بودن عین وجود اوست، کون رابط دیگر نیست بین ماهیت و وجود. تغایر نیست بین ماهیت و وجود در خارج.

انصافا محقق اصفهانی مطلبش اینی نیست که آقای خوئی برداشت کرده. محقق اصفهانی در کتاب الاصول علی النهج الحدیث که به عنوان بحوث فی الاصول چاپ شده، صریحا این‌جور می‌‌گوید، می‌‌گوید: الفرق بین المعنی الاسمی و الحرفی کالفرق بین الوجود المحمولی و الوجود الرابط. بعد ادامه می‌‌دهد می‌‌گوید: موضوع‌له در معنای حرفی ذات نسبت متقوم به طرفین است بدون این‌که وجود ذهنی یا وجود خارجی در آن لحاظ بشود. فالنسبة الحقیقیة و ان کانت متقومة بطرفیها عینا أو ذهنا الا ان الموضوع‌له ذات تلک النسبة من دون دخل لوجود طرفیها فی کونها طرف العلقة الوضعیة. موضوع‌له لفظ فی به نظر محقق اصفهانی نسبت ظرفیه است نه وجود رابط خارجی بین ماء و کوز. صریحا این را فرموده.

بله، اگر محقق اصفهانی می‌‌فرمود معنای حرفی همان وجود رابط خارجی است اشکال‌های آقای خوئی به ایشان وارد بود. ما هم معتقدیم ما در خارج وجود رابط بین عرض و محل آن نداریم. اصلا وجود عرض عین وجوده لغیره هست نه این‌که ما در خارج سه وجود داریم: وجود عرض، ‌وجود جوهر و وجود العرض للجوهر. نخیر. اما این هم به معنای انکار وجود رابط در خارج مطلقا نیست. انکار مطلق نکنید. بین عرض و محل آن کون رابط نیست، اما بین ظرف و مظروف هم کون رابط ظرفی نیست؟ بین آب و کوز در خارج وجود رابط ظرفی نیست؟ پس در کجاست؟ ما آب داشتیم، کوزه داشتیم، آب را ریختیم در کوزه، ‌خب الان غیر از آب و غیر از کوزه بودن آب در کوزه در عالم خارج دروغ است؟ موطن کون الماء فی الکوز عالم نفس الامر است؟ یا عالم خارج عینی است؟ این دوربین فیلم‌برداری عالم واقع را به تصویر می‌‌کشاند یا عالم خارج را؟ در عالم خارج تصویر می‌‌کشاند آب را و کوزه را و وجود تبعی کون الماء فی الکوز را.

ما وجود رابط را بین عرض و محل انکار بکنیم درست است، اما مطلقا چرا انکار بکنیم؟ دلیلی بر انکار مطلق آن نداریم. وجدان انسان‌ها هم می‌‌گوید کون الماء فی الکوز در خارج است به تبع وجود آب و کوزه. کون زید فی الدار است به تبع زید و دار و هکذا.

و لکن عرض ما این است که اصلا محقق اصفهانی وضع حروف را برای کون رابط و وجود رابط ادعا نمی‌کند. می‌‌گوید برای واقع النسبة، ‌قطع نظر از وجود ذهنی و وجود خارجی.

فقط اشکال فرمایش محقق اصفهانی این است که اگر مراد شما همان مفهوم غیر مستقل است که ما عرض کردیم، بسیار فرمایش خوبی است [فقط] جامع تمام حروف نیست. برای این‌که برخی از حروف اینگونه نیستند که دال بر نسبت بین الشیئین باشند. عرض کردم لام تعریف، ‌رب (بناء بر این‌که حرف باشد) دال بر نسبت نیست. یا حروف انشائیه، هل زید قائم دال بر نسبت نیست، ایجاد استفهام می‌‌کند، وضع اداةً لایجاد الاستفهام فی الکلام. و لذا تعریف ایشان ناقص است.

قول سوم

قول سوم را هم عرض کنیم تمام کنیم این بحث را. قول سوم در این‌جا قول خود آقای خوئی است. فرموده وضعت الحروف للتضییق. حروف وضع شدند برای تضییق معنای اسمی. شما وقتی می‌‌گویید جلوس، خب این معنای مطلق است، می‌‌خواهید این را تضییق کنید، یک حصه‌ای از جلوس بشود، می‌‌گویید الجلوس فی الدار. پس وضعت الحروف لافادة التضییق فی المفهوم الاسمی. الوجود لله واجب، ‌مفهوم وجود مطلق است، می‌‌خواهید تضییقش کنید به خصوص وجود خدا، می‌‌گویید الوجود لله. بله، حروفی هم هستند که داخل می‌‌شوند بر جمله‌های تامه، آن‌ها وضع شدند برای ابراز امر نفسانی، آن حروفی که بر جمله‌های ناقصه وارد می‌‌شوند، افاده تضییق می‌‌کنند. آن حروفی که بر جمله‌های تامه داخل می‌‌شوند مثل لیت زیدا قائم، ‌وضع شدند برای ابراز امر نفسانی. لیت زیدا قائم وضع شده برای ابراز تمنی نفسانی.

ما می‌‌گوییم: افاده تضییق فایده این حروف است که بر جمله‌های ناقصه وارد می‌‌شود. معنای این حروف چیه؟ علاوه بر این‌که همه جا که افاده تضییق نمی‌کند؟‌ای تفسیریه چه افاده تضییقی می‌‌کند؟ أو در اکرم زید أو عمروا چه افاده تضییقی می‌‌کند؟ ما مصدریه در بما رحبت چه افاده تضییقی می‌‌کند؟ نون تاکید چه افاده تضییقی می‌‌کند؟ نه تفسیر شما همه جا درست در می‌آید و نه معنای اصلی حروف را شما گفتید. فایده حرف افاده تضییق است، معنایش چیست؟

و لذا معنای صحیح حروف همانی است که عرض کردیم. خلاصه مبنای خودمان را فردا عرض می‌‌کنیم و وارد ثمرات بحث می‌‌شویم ان‌شاءالله.